

غیر نور علی کرم یار
نفس علی و زلفنا ریش

از فکر و جنسور درویشی
شما به نمود ز چشم احوالی
افکنده کند خوف جمع طوف
خوشید فلک که است تابانی
ناچند شهر شکسته خانی
بار و چون شود اسیر بد

تا نور علی عیان به بلین

بنگر از رخ نکل درویش

بیاد جام زرتین بکنز نوش
بآورد دم بود تصور از اناجی

بنور

بینه دارم که در جولای که ناز
مرا مردم جو موج باده در جام
دل من تا جلا کاه صحرای اوست
گرفت باید عیان اسیر پنهانی
دلانا معنوی با بر طراوی
سوزانای غمیم کروش

که چرخ نور علی بر سنگم

بیا جام جهان بلین بکنز نوش

نقد دل بر نه بوم اخلاص
چهره فنج کر مبین خانی
تا بیا جی در صفت را
زاهد آنجا سرد که بار زلفی

کے نمود از غم زمانه خلاص
بمردہ بکن از رخ اخلاص
شود بر یار معرفت غواص
عالمین را به بارگاه خواص